

دختری که
گذشته‌ای
بداشت

کاترین کرافت

مجموعه: فرانک سالاری

THE GIRL
WITH NO PAST
THE
GIRL
PAST
NOW WITH



شرکت نشر البرز
تهران - ۱۳۹۵

سرشناسه: کرافت، کاترین، ۱۹۶۴-م. Croft, Catherine
عنوان و نام پدیدآور: دختری که گذشته‌ای نداشت / مترجم: فرانک سالاری. ۱۳۵۱
مشخصات نشر: تهران: البرز، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۳۷۶ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۲-۹۴۶-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: The girl with no past
یادداشت: کتابنامه

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.
رده‌بندی شکره: ۱۳۹۸ / ۱۴۳۳ / ۳۶۱۹ PS
رده‌بندی دی‌سی: ۸۱۳/۶
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۰۶۱۷

کتاب دختری که گذشته‌ای نداشت برگردانی است از:

The girl with no past

By

Catherine Croft

شرکت نشر البرز

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵ / چاپخانه: کاس / الکترونیکی: مینا
ویراستار: مهسا درویش / شمارگان: ۷۰۰ نسخه / بهای فروش: ۱۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۲-۹۴۶-۰ ISE ۹78-964-442-946-0

همه حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر البرز محفوظ است. تکثیر، پخش و بازنویسی این ترجمه یا قسمتی از آن به هر روش بدون مجوز کتبی از انتشار ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مرکز توزیع: پخش البرز - تلفن: ۸۸۴۲۳۲۱۲-۸۸۴۲۳۱۰۱

نشر البرز: تهران، خیابان شهید بهشتی، بین چهارراه اندیشه و سهروردی، ساختمان شماره ۶۸،
تلفن و نمابر: ۸۸۴۱۷۴۴۶-۸۸۴۰۵۱۸۲ / صندوق پستی: ۱۶۷۶۵-۱۵۸۱

WWW.ALBORZPUBLICATION.COM

INFO@ALBORZPUBLICATION.COM

سرآغاز

۲۰۰۳

همه جا ساکت بود، لحظه‌ای فکر کردم باید مرده باشم؛ اما بعد صدای جیغ وحشتناکی شنیدم. نمی‌دانم صدای چه کسی بود و از کجا می‌آمد. فقط می‌دانستم که صدای خودم نبود. چون اوضاع خیلی بدی نداشتم؛ اما نمی‌توانستم از جایم تکان بخورم. گردنم به شدت درد می‌کرد و خون گرمی روی صورتم حس می‌کردم.

بوی عجیبی می‌آمد. بوی لاستیک سوخته یا بنزین، شاید - هم چیزی بدتر؛ چیزی شبیه بوی مرگ. لازم نبود به دور و برم نگاهی بیندازم تا بفهمم تنها کسی هستم که در این خودرو نفس می‌کشد.

جدا از آسیب‌های جسمی، بدجوری ترسیده بودم. این حادثه حقیقت نداشت.

سرتاسر شیشه‌ی روبه‌رویم ترک برداشته و شکسته بود. از میان

ترک‌ها، نوری می‌دیدم. نور آبی، زرد و قرمز و صورت‌هایی که وحشت‌زده و با دهانی باز دورتادور خودرو گرد آمده بودند و تلاش می‌کردند بفهمند چه اتفاقی افتاده است. صدای داد و فریاد چند نفر را شنیدم؛ اما گنگ و مبهم. گویی درون حبایی گیر افتاده باشم، امواج صدا را فقط از دور می‌شنیدم؛ اما از چیزی مطمئن بودم، اینکه هرکس آن بیرون ایستاده است و این صحنه را نگاه می‌کند، مانند خود من، تا پایان عمر هرگز این صحنه را از یاد نخواهد برد.

فرمان خود را ندهم، دنده‌هایم فرو رفته بود، برای همین نمی‌توانستم کوچک‌ترین تکانی بخورم. شاید هم نمی‌خواستم تکان بخورم. اینجا از آن بیرون امن‌تر بود. باید می‌ماندم تا ببینم دیگر چه اتفاقی قرار است بیفتد. می‌دانم چه چیز در انتظارم است؛ هنگامی که چنین اتفاق‌هایی رخ می‌دهد، ابتدا با کمی احساس سردردی و ناراحتی روبه‌رو می‌شوی، اما پس از آن کلی سرزنش و نفرت چون من، راننده بودم و مسئولیتش بر عهده من بوده است.

یک نفر که روپوش پوشیده بود، در سمت راست من ایستاده و با قدرت بیرونم کشید و روی برانکارد خواباند. برانکارد باریک و سفت است، اما دست‌کم رویش صاف دراز می‌کشیدم. چشم‌هایم را بستم. به این موضوع فکر می‌کردم که از این حادثه چطور جان سالم به در برده‌ام.